

استحضاری بکمال دارد و بخدمت سید علی بن سید محمد بعض رسا کل هیات و  
 نجوم مرور نمودم و از مولانا محمد حسین بن حاجی خضر موکوی که او نیز از تلامذۀ عم  
 و الاجاه و در فن طب تجویم صاحب دستگاه بود استخراج تقاویم کوکب از زیج  
 الف یگی بشرکت عالیجناب سید کاظم و مولانا علی بلفط وسطی ادا نموده کردم و  
 چون زمانه بروفق مرام نبود مولانا علی بطلب معاش بر بنی از اوقات راضف  
 کلاه و وزی نمودی و در لیالی و اوقات فرصت نیز از طلب علوم کسب فضایل  
 غافل نمی شد بدلول من فکرت پیشکش نمود و بعد بهر آنکه از اید ادیان نصیب او بود  
 باور سید و در نجوم به اربع بلندی ترقی نمود و در تحصیل نجوم و نجومی تمام بود  
 و نیکو فراگرفته تقاویم استخراج من و بعد سید علی بی آنکه در احکام نجومی هشتم  
 دوران فزاح شهرت گرفت و دستاوران را از زمین و آوگای من بخریب می آید  
 و بشوقی مفرط بتعلیم من رغبت نمودند از صحبت شعروستعدان نیز لذتی  
 عظیمت یافته باگروست از ایشان معاشرا غلبت من آمد شد و داشتند  
 شعر نیکو و سخن باهراق من کیفیستی عجب بود گاه گاه است بسیل طبیعت  
 چند مصرعی تا پنجار موزون مینمودم و نگاه سید آتم روزی من سید نعمت الله  
 بن سید عبدالداؤد بفرستاد و ما را سرشته بسج پیشی بهم بافته بودیم و سودا  
 ریخته بودند که را لدم حرم ناگاه از آمدن برآید و ما را فرصت برداشتن اوراق

مولانا علی بن  
 محمد حسین منجم

در کتاب

نشد و دیدند که بوزونی اشعار مشغولیم زجر و توبیح بسیاری کرده منع تبلیغ از آن نمود  
 و فرمود که شعر و شاعری را بجز تضحیح اوقات و و اما مدن از تحصیل علوم شمره  
 و غیر نیست طبیعت را رنج نهند و از بیفکوله هرگز نمیدیشند و من پس از شرف <sup>نگاهی</sup>  
 که فوض نمودم بحقیقت کلام آن بزرگوار پی بردم چه مرتبه ایست آن بقیه <sup>و بها</sup>  
 و بغایت نمازل و بقیه کنندۀ قائل است و مسم وسط آن تضحیح اوقات  
 و وجود و عدم آن را پیک مساوات است و مسم اعلامی آن موقوفست بسرا <sup>خطیله</sup>  
 و دانش بسیار و بسی شرایط و وقایع بیشتر در کار است که هر یک نادره ایست  
 و عمری باید در آن کار سپری نمود بعد حصول این مراتب قبول طبع بخت بلند آن  
 امر نیست خدا و او هر کسی را ممکن نشود و بجز امداد از مبدأ فیاض متعال احدی را  
 میسر نیاید بسا از اخفته کاخهای بلند و دیوانها بلاغت آئین از جبهه مشرک  
 و مجبور و کسی را با آنها التفاتی نیست هر گفته مقبول انظار صاحبان تکرود و از  
 هر صغیری دل از جارفه نخر اشد و بر تقدیر استجماع شرایط مذکوره با اخس شرک  
 در آینه سخن و در میدان مسابقت با برنخ از اوانی سپ بر انگیزتن است و در  
 زمانه ما که آوان فتن آخر الزمان است رسم خنوزی سخن سنجی هر دو در متق احتجاب  
 و مردم قدر شناس در کل جهان نایاب اند و بدستی اشعار بخوبی که تحصیل علوم  
 متصور است مشوبات اخروی نیز معدوم اند اما مرا یکبارہ دل از ذوق سخن

سخن رسی و شوق صحبت سخنوران بازمی آمد و بخوبی که گذشت همیشه با جمعی  
ازین فرقه مخلط بوده ام از آنجمله بود مولانا محمد ابدال می در رفتار و گفتار و اطوار  
اعجوبه وقت و در محفل آرائی و معرکه ساز و قصه پرداز می باشد و نظیر بود کم خیال  
اما انقدر اشعار بر حسب منتخب از متقدمین و متأخرین و انواع سخنان دلپذیر و  
حفظ او بود که از سفاین سخنی می ساخت عمری به تتبع خوش صحبتی باخته و درین  
بسی نفس گداخته بود در سخن شناسی از امثال اقران مقدم و با وجود پیری  
و کمولت با جوانان خوش سیما زنده دم بود و تیت که در گذشته دیگر  
مولانا محمد باقر قواسم که اسم او بتقریبات گذشته در بدایت حال شغل جولائی  
و کمان گری شتمنال داشت و چون طبیعتش موزون بود چند بتی موزون نامزد  
گفته و بر امثال و اقران خویش خواندی عم فضایل گستر که قدر شناسان ارباب هنر  
بود لطیف طبعش و ریاضت او را از آن جرکه بر آورده لباسی دیگر پوشانید و  
بترتیب او حدیسی موفور فرمود از برکت انفاش آن عالی مقام در سلک شعرا  
شیرین کلام و که خدایان عظام منسلک و بجز سخن شناسا و بهارج علیا بلند او  
گردید بر رخه از او قاشش را صرف کر با پس فروشی می نمود و فواصل آنرا با کتبا  
فضایل مشغول بود سواد شهر بند نظمش رشک چین و چکل در دلگشائی  
و در حمله نیایش بتان فرخاری بر سوانی سلیقه در گفتن تاریخ داشت

که کمتر کسی را از شعرای زمان میسر آمده باشد چیزی که از او سوال میرفت فی الفور  
 ماده آن بزبان او جاری میشد و گاه بود که تمام قطعه را به بیت تاریخ نمی گفت قصیده  
 در ولادت سید نعمت الله بن سید حسین خان که ذکر او گذشت دارد و قرب پنجاه  
 بیت کما بیش که از هر مصرع یکی از تواریخ اربعه مشهوره بترتیبی که ملحوظ داشته است  
 بر می آید هجری و فارسی و رومی و جلالی و با طاعت این همه صنعت الفاظ غیر  
 مانوس و کلمات مجوره اصلا در آن نیست و الحاح کارنامه ایست این تک  
 بیت از آن بیادست بیت نعمت الله زحق شناسمش؛ زاسد طالع  
 و الایش و ان؛ چندی قبل ازین وفات نمود و دیگر ملا جوادی بن ملا شمس الدین  
 مکتب داری اوقات بسر برد که نسبت یو الدش بغایت کم خیال و شعارش  
 راه ابتذال می نمود چندی بصحبت سید علی بن سید محمد و دیگر مستعدان  
 مانده زبانش را کشادی پدید آمده بود بعض اشعار با اسلوب از و گوش زده  
 شده است او نیز ارتحان نمود و دیگر از جمله مستعدان مولانا مهر علی  
 روضه خوان بود سیاحت بسیاری بعراق و فارس و مازندران کرده و در آن بلاد  
 روان پرور بصحبت سید از مستعدان رسیده و پر توالتفات و نشمنان  
 بر مشاعر احوال او تا بیده در علم موسیقی از جمله بلند پروازان و در مجالس  
 سناومت در زمرة مسازان بود اشعار عاشقانه بسیاری از هر مقوله

ملا جوادی

ملا مهر علی

در حافظه اش بود که هر یکے را بجای خویش مناسب وقت و مجلس خواندے  
در طرز مناسب خوانی مثل خوردن آشت با اینکہ دو سہ مرتبہ اور اسر مہ خوردہ بودند  
و در آواز او گرفتگی بود اما حسن صوت و مهارتش بآن علم بشائبہ کشیدہ بود کہ نغمہ  
سنجیان فارس و عراق و پرودہ سرایان آفاق را بلند سے آوازہ در گلو شکستے  
و بنواختن آلات خسروانی طرب دست بار بار بجا بختہ بستے در مجلس آرائی و بذلہ  
گوئی و خوش صحبتی سبب انباز و در مرتبہ خوانی نیز ممتاز بود شبی از آغاز زندگانی  
در یکے از باغات مجلسی مرتب بود جوش بہار و خرمی اوقات و و فور گل و از ہار  
طبایع رامست و سرشار دشتہ بعد از نیم شب آن ذوفنون پرودہ ساز کردہ این  
غزل مشہور جامی را سر آئیدن گرفت بیت ز ایوان کاخ میکدہ آمد علی لصبان  
مرغے گرفتہ نامہ اقبال بر جناح ہ ہر یک بیت رامی سر آئید و خاموش میشد  
و باز اعادہ میکرد و مکرر می نمود تا غزل را تمام کرد مجلسیان را با این سوختہ  
حالتے پدید آمد کہ تقریر سے نیست ہزار مرتبہ مرغ از قفس بند پرواز کردہ  
گاہ گاہ ہے بکسب چیلان گری کہ پیشہ او بود و گاہ ہے بکر پاس فروشی  
مدار می نمود در کرمانشاہان در قید حیات است و ہم در ان اوقات مراسم  
بایران و رسیدن بغیض استفادہ علماء عراق و اصفہان گریبان گیر خاطر شدہ  
روانہ و ز فول شدم ذکر و ز فول و شتمہ از اوضاع و اطوار مردمش نگارش یافت

برآمدن از شوشتہ

دران بلده جمعی از اشراف و مستعدان کم مایه بودند از آنجمله شیخ فخرالدین که  
 بمنصب خطیب شیخ الاسلامی نواقاطالب که بقضات منصوب بودند نیکو سیرت  
 و پسندیده اطوار اما از علم و فضل چنانکه بایست بهره نداشتند بعضی  
 بسعی و تلاش در دربارشاهی و بعضی بارت صاحب خدمات بودند و در اکثری  
 از جاها ارباب مناصب شرعیه را چنین یافتیم و همین نحو بود میر اسد قاضی  
 و لدمرحوم میر محمد شریف قاضی شوشر آرمی شیخ احمد کمین برادر شیخ فخرالدین  
 موصوف در تحصیل علم و کسب فضایل سرگرم و بطلب مقاصد علییه صاحب غم  
 بود چند روز بودم و از راه لرستان فیلی روانه شدم اسمعیل خان بن حسین خان  
 که از اعلام زادگان صفویه و از امرای نادرشاهی بود در آنجا دیدم که در  
 کنجه عزلت گزیده مردی کهن سال جهان دیده بشواعت و دلاوری  
 طاق و بقساوت قلب و خونریزی شهره آفاق بود و باین سبب طبایع  
 اباالی آن دیار عموماً از او متنفر و گردن بقلاده اطاعت او در نمی اورند او نیز  
 هنگام تسلط و اقتدار از اذیت و اضرار ایشان کوتاهی نمیکرد و سرد فرمان  
 محمد کریم خان زند نهاده در آن کوهستانات از بیم او بیغول گرد و آدمی سرگردان  
 و پی سپر راه پریشانی بود و اولاد او محمد خان و اسد خان بحسن سلوک با  
 اعیان و رعایا طریق مواساة می پیوندند و فرمان فرمای آن دیار و بیسوط الی...

و آن ولایتی است بغایت معمور و بخوش آب و هوا مشهور اما کن قصبه خوش  
 و مواضع با فضایی دلکش و اردو شانزده روزه راه تخمیناً طول و عرض آن  
 عمارات عالیه موالیان سلف در بعض قری آن بنا نهاده اند که عالی ازین کیفیت  
 نیستند در فصل بهار از جوش گل و ریحان نمونه بهشت برین است که قطعه  
 سنگ و کف خاک نیست که سبز نباشد اقسام صید بری از وحوش و طویر از تعداد  
 بیرون و درختان پر میوه کوهی و صحرائی و اشجار بنجران آن از حوصله  
 قیاس افزونست مردم آن اگر چه احشام صحرائشین اند اما غریب دوست  
 و بهمان نوازمی مشهور و ولای الله اطهار صلوات الله علیهم در سرشت آنها  
 مخمراست اوضاع امرا و اعیان آن دیار را شاید و نیکو دیدم اکثری باین  
 الفتن بهر سید و دو ماهه کجا پیش نگاه داشتند بر و بریشتری از آن مملکت را  
 دیده ام چشمه سارها و مرغزارها و انهار جاری خوشگوار در آن بسیار است  
 از کیفیت بسیر حد بغداد اتصال دارد اما هرگز نشده است که در میان آنها  
 تسلط یابند هنگام مناقشه و برهم خوردگی هرگاه پاشایان بغداد بالشکر  
 بیکران در آن دیار در آیند ولایت را خالی نموده ناموس و اموال مویشی با ما  
 صعب المسالک برند و خود جریده بتاخت و تاز پس و پیش آن لشکر مشغول شوند  
 تا اینکه از فقدان غله و آذوقه بسته آمده برگردند اسدخان که در آن روزها

کشتن اسدخان سیر شیراز

فرمان فرما و در اکثری از آن بلاد ریایات اعتبار یافته بود و سمنی با سمنی و در سجا  
 و تهور بی همتا می نمود از غریب و ارادت اینکه در سر آب پیمه که از منزهات و  
 اماکن خوش آب و هوای آن ولایت و محل قشلاق ایل است و بتکلیف خان  
 معظم منعم در آنجا نزد او بودم روزی با مادان که هنوز غنچه فرمه چنگ و  
 و چنگال بخون رسته سپهر آلوده نگرده بود و موکلان رسته سر کار خبر رسانیدند  
 شیراز در مهابت از همیشه برآمده چند راس از اسپان خاصه اشکسته بخورد  
 آنها مشغول اندان شیر میشه و لا و رمی و نینک بجز تورا زین خبر بیقرار گشته  
 بی درنگ برخاست و برودوش با سلو چنگ آراست و از فراز کوه مانند  
 سیل کوبساری آهنگ نشیب نمود سران و سرگردگان بجز از در همانقت  
 برآمده بدامش او میخند مقبول نیفتاده از همگی و امن افشاند و روان شد و آنها  
 همچنان بخوردن صید خویش مشغول بودند آن شتر و ایل بقاصد یک تیر اندازند  
 زمین زده یکی را به تفنگ صاعقه بار روانه و بار عدم و چند قدم فرار گشته کذا  
 دیگر می را بقرا من برق آئین با اولی هدم ساخت سومی بشا هده اینحال چنان  
 نعره کشید که شیر فلک شکم بر خویش تن و زودید و هم در آن گرمی حمله آور کرد  
 آن رستم صد مقارن حمله آن شمشیر به تنی کا پیش حال نمود که برق آن از  
 پشتش نمودار گشته در غلطی ناظران غریب بر کشیدند و بان دست و بازو شیراز



افکن آفرینها گفتند القصد من از اینجا بخرم آباد در آعم و آن محمود است  
 بغایت دلکش باغات بشکلف اماکن با صفا دارد و همیشه مقرر موالریان فیلی  
 بوده است جمعی از اعزّه بودند از آنجا میرسید علی جزایری که ذکر او گذشت سید  
 جلیل القدر و عالمی تشریح الصدرا و لا دبر او در زادگان او هم از مستعدان  
 و اشراف و روزگاری بعزت و اسایش داشتند و در آن شهر بود عباس بن  
 بن حسین خان برادر اسمعیل خان که بلباس فقرا و زنی درویشان میماند  
 تهذیب اخلاق نموده ذوقی عجیب تجرد داشت و در شعر سلیقه اش مستقیم و  
 اختیار روزگار بود او و سادات را با من مودتی موفورده بهر سیده جدائی را  
 بجز چند ساعتی که آسایش مینمودند و انداختند و در بلوچی و غمخوار سینه خود  
 بقصور راضی نبودند و در عرض چهل روز که در آنجا بودم پیوسته خوشنود و بصحبت  
 مشغول میداشتند تکلیف مانند آن و تامل نمودند و هر بسبب نماند تجاری زمان  
 و داعی که تحصیل مقاصد علمی و وصول بقانات عالیه داشتم کرده مینود  
 و آنرا عالیق میداشتم و در اکثری از اماکن مثل بوشهر و بغداد و جاهای دیگر اشتراک  
 و اعیان استدعای نسبت مینودند من از فرود غیرت که روزگار بر وفق مسلم  
 نبود بجز در خوشتر و شتم و آن راضی نمیشدم و هنوز هم بعضی در بغداد و جاهای  
 دیگر منتظر اند پس از آنجا روانه بروجرود شدم بروجرود از نواب علی شکر مهری باسلف

و دلنشین و جو کلهای دلپذیر دارد جمعی از اعزّه ساوات طباطبایان شهر  
 ساکن بودند از آن جمله بود سید مرتضی والد سید محمد مهدی مشهور ساکن نجف  
 اشرف و چند کس از فرزندان او از اعلام روزگار و تقدسی بکمال داشت  
 و بعزت بود چند روزی که بودم با من موالش بودند و در خارج آن شهر یکی از  
 اعزّه ساکن بود بادی خان نام از ورود من مطلع شده با عدم سابقه و ربط  
 آشنائی بمنزل من آمده بساجت تکلیف رفتن بخانه خود نمود منزلی عالی و با  
 تکلف ساخته بود یکماه نگاه داشت و نیکو خدمتها نمود مردی کریم النفس  
 میهمان دوست و بغایت عالی همت و در تعارف رانی و پاس آداب ممتاز  
 و روزگاری با تنظیم دهشت پس از آنجا روانه کرمانشاهان شدم که از <sup>ملا</sup>  
 نقیسه ظم و علی شکر و شهری مسرور و انواع ضروریات در آن مبتذل و بوفور <sup>نسبت</sup>  
 بغایت دلگشا و بانزیهت و صفاهست در خارج شهر باغات و تکایای دلکش  
 دارد جمعی از ورودیشان هندی و ایرانی در آنها مسکن داشتند اکثری فرود  
 و از خرد بیکانه بودند بقلندری و قلاشی بسیر و ندحاکم آند یار بود الله قلی خان  
 زبکنه احوال این سلسله و عنوان خاندان برار باب بصایر پوشیده  
 نیست از اعظم امرای ایرانند خان معظم فرمان فرمائی با مقدار و ضبط و <sup>نسبت</sup>  
 مملکت یکانه روزگار بود بعدالت و شجاعت مظهر لطف قهر بار و موید تائید

کرمانشاه

بتدائید است کرد کاری و الحق از شجاعان مستعدان زبان بود با اینکه در آن نواح  
همیشه از دست برداشترالوار که کردن بقلا در آن کسی نمیدهند بک انتظا  
شیوع و در اکثری از زمینها فتنه و آشوب بوقوع می آید و هنگام فرصت  
رو بیان کم فرصت نیز که آن ضرر و بوم را پیش الحاراند دست نظام و دراز  
و بناخت و تاز قری و دیهات و تخریب مزارع مردم را پریشان احوال دارند  
در عهد و از بیم هابتش فتنه انگیزان بومی در می سردرزا و یخمول کشیده  
رعایا و برای او مهادمن و آسایش بودند با استعداد ذاتی و مکارم اخلاق  
که داشت بفتنه و شب را مخصوص علمای دانش و شاعران سخن گسترده شده  
بود فریقین در لیالی معهوده بنده شش مشتاقان با هر دو فریق همزمان و  
و داخل در صحبت ایشان بود برگزیده ها و را به در خانه کجاست شکان او بود  
که از رفت و آمد مردم با و خبر میدادند و در آنکه وارد شهر شده آقا و اصحاب  
ناظر خود را که از اخبار روزگار و مروری جهانیه و تخریب کار بود نزد من سینه  
و مراسم پیش بعمل آورد و بعد گرفته در یک آنه شانرا عالی و پیش سکونت  
داد و با من الفت گرفت سبازی آداب و دقیقه یاری بود و از او آید قد شانه  
او تا این زمان کسی بر نخورد و هم هرگز ساق دست و کف پا او را با او بگیراند  
بدن چه رسد حتی از مجربانش کسی بر بند ندید و دل و دستش غیرت در آن و شک

بهاران بود و از اعلام آن شهر بود و فاضل علامه آقا محمد علی بن آقا محمد باقر سیهانی  
 سابق الذکر که از افاضل نامدار و از غایت شهرت آری نیاز از اظهار است محقق  
 عالیشان و عالمی با نام و نشان است امامت جمعه با او بود از اصول فروع مداه  
 اربعه عامه اطلاعی بحال دشت رسایل بسیاری تعلیم مویست رقم در رد و قبح  
 آن مذهب نگاشته که هر یک فنون بلاغت را جامع و در نظر خصم مداندش سیف  
 قاطع است در آن شهر با جلال و اکرام و اوقاتی با سایش و انتظام داشت خان  
 معظم و تعظیم و توقیر او با قصی العایه میگویند و در اجرای حدود و او امر و نوای  
 تساطش بحال بود شرقی مسوط بمفاتیح مولانا محمد محسن دارد و درین عبادت و اخلا  
 بسطی عظیم داده است و بغایت منقح نوشته است جمعی مباحث آن و جمعی  
 خواندین معالم الانسول و من لا یحضره فحشر مشغول بودند و من در آن مجالس  
 در استفیذین بودم من عاطفت بسیاری دشت و از سرعت انتقال من و جد میبوند  
 و تا من حاضر نمی شدم لب با فاده نمی گشود و تکلیف او شش هفت ماه در آن شهر  
 ماندم جمعی از مستعدان نزد من آمده بخواندن فارسی بیات و بعض رسایل  
 نجومی دستخارج شروع نمودند از آن جمله بود مولانا عبد الکریم بن مولی عبد الاحد  
 شیخ الاسلام که جوانی با اخلاق و دهنی با شتعال هشت و دیگر آقا محمد نامی  
 از طایفه کلهر که بصاحت منظر و تندی ذهن شهره آن شهر و از مقربان خاص

خاص خان رعیت پرور بود طایفه نگلگنتر محسن و جمال نسکونی صورت مشهور  
 و باین شیوه خدا داد بر خود مغرورند و حق نیست که اکثر از آنها شیرین شامیل  
 و مردمانی کوچک دل اند و دیگر از جمله اعظم آن مشهور بود حاجی علی خان عم فایده  
 خان معظم وی از یگان و پارسایان جهان و در عداست خدا ان بود صحبت  
 علمائی دانشمندان اطلب و تحقیقات مطالب علمی و نکات شعری را عیب ویرا  
 از فرمان جهان یافتیم با جمعیتی که دشت هرگز چیزی از در ایض و سنن از  
 وی فرو گذاشت نمی شد متجدد و شب زنده دارد و در ادای زکوة و حقوق مشرود  
 در عایت ارباب استحقاق توفیق آثار بود و با من مودتی عظیم داشت هفت  
 و شب حسب الاستدعای او با وی لبیر سیروم مولی عبدالاحد شیخ الاسلام  
 در آن اوان بار دوی کیوان پوی در شیراز بود او را ندیده ام و دیگر از معارف  
 آن شهر بود مولانا محمد زمان پیش نماز بااست جماعت پیام دشت معلوم است  
 مربوط و از مقدسین روزگار بود و دیگر مولانا محمد زکی که منصب قضاوت آن شهر  
 پیام دشت حمیده خصال و نسکون فعال بود پس او چیزی از صرف  
 و نحو نزد من بخواند از اندر اس نام او بیاد نیست جوانی هموار بود و دیگر  
 مولانا عبد الجاسل فاضلی نخریر و در صحبت و لبذیر و در اکثری از فنون علمی آفات  
 پناه خاصه در معقولات صاحب دستگاه بود پیش بکثر اندیشی و انحراف از عقاید

مشروع میدادند و حاشا شاه عن الانحراف غزلت کزیده منسروی بود و با مردم  
 کمتر معاشرت مینمود و اغلب هنگام صبح صادق صادق نزد من آمدی و تا ارتفاع نها  
 صحبت داشتی دیگر میرزا احمد شهاب تخلص شاعری لغز گفتار و در طریقه ادب  
 و شیرین صحبتی فریاد اعصار عاشق پیشه و غم اندوز روستا زاده و در بدایت  
 حال شاگرد کفش دوز بود چون طبعش موزون بود گاه گاهی سستی گفتی و با  
 و اقران خواندی عشوه حسنی دلش را شیفته و بیقرار کرد و انید در آن حالت  
 ناهنجار بسیاری بزبان او جاری شد اما همه موزون و در تمام الفاظ و قوافی  
 بموقع خود درست بودند خان معظم که مرتقی ارباب کمال بود از موزونی  
 طبع او مطلع شده او را بکبکتنی فرستاد و در تربیت او کوشید و گاهی مجلس  
 خویش او را راه میداد و صحبت موزونان مستعدان که در آن عالی مجمع  
 فراهم آمده بودند زبان او روانی گرفت و براه و رسم سخن آشنا گشت و از آن  
 امیر اعظم خطاب شهاب یافت و سرمایه زندگی بخوی که لایق او بود بجهت او  
 سرانجام نمود و در مسلک موزون طبعان مسلک کردید اکثری اشعار خود را  
 نزد من بخواند و رد و قبول مرا اذعان میکرد و اشعارش دایره وسیع و محفوظ  
 قاصر نبود دیگر میرزا محمد خضر شوشتری خضری تخلص از خدمه آستانه خضر که  
 خارج شهر شوشتر بقعه عالی وارد و از منقرات است بود و از طفولیت با ندیا

بان دیار افتاده خان معظم باو عاطفت نمود و صاحب سیب و عمار کردید و  
 درهما نجاسکنی کردید و در حجر تربیت آن بزرگوار مرتبه بلند رسید و از جمله  
 بار یافته گان آن مجلس بود شاعری ابان کار و از بلند پروازان ادب و وجود پیری و  
 هر دم بازنده و گمان هم بود و یک بیت از او بیاید است بیت تشبیه کرده  
 مژگان او بنجر - مضمون تازه نیست اما بدل شسته شوقی مفروض تکمیل کاری  
 داشت و با اصطلاح و قوانین آن پیش از عرض و قافیه سنجی ماسر بود شنیدم آنجا  
 عمرش در بویه فنا محرق کردید با من انیس و جلس و همیشه عرایس آنجا روحش را  
 بنظر مردمک دیده جلوه گرداشتی و یکمیرزا محمد سعید منشی از جمله مستعدان  
 و اختیار و در غم سیاق و استیفا بدی طول داشت در بد و ظهور محمد کریم خان چند  
 در آن سرکار بخدمات دیوانی روزگار گذراند و مقرب او بود و آخر از عمده خدمات  
 مستغنی شده در آن بلده بقیه عمر را با سودگی سپری نمود و دیگر شاه قلی بیگ از بیگ  
 زادگان قدیم حاوی اکثری از کمالات و در خدمت خان معظم از اعظم عالی  
 درجات بود جهان دیده در نگین صحبت داین هر دو را با من محبت بود و دیگر حاجی  
 محمد خطاط مجمع مکارم اخلاق و در خوشش نویسی شهره آفاق از بد افیاض نیکویی  
 آوازی نیز باو عطا شده بود که آن دست و نفس را بد بیضیاد و هم سجا توانستی گفتن  
 ز مرمه عاشقانه اش مشابه بود که روح از تن رفته باز آمدی با من الفتی استوار نمود

و اکثر از دم فیض بخشش گردانده از سینه تنگ می زدود و در کوه بیستون که دوسه  
 فرسنگ از آن شهر دور در بی توکنسند کوه طور هست اعظم و اشرفی که ذکر  
 آنها گذشت بزیافت و تفرج مشغول میداشتند آن سحر آفرین پوسته انیس و  
 سدم و نبات روان پر و محض ریشک بشت عدن و شتی در آن کوه سپهر  
 پیوند فرهاد که افسانه او شهرت دست و بازوی هنروری بازیده عمارت  
 عالی از یک قطعه سنگ خارا کلند بری کرده و به پیشه ناکامی انواع نقوش مدیعه و  
 صور غریبه در آن عمارت پر خسته و الحق با سلولی ساخته است که صفا خورنق  
 و سد میرا اطلاق ولما انداخته از غراب نسبت عالم و از دوز سره و سه بر که  
 گلستان ارم است غدوت و صفار و دخانه فراسو که از آن حوالی میگردد حجت  
 افزای نیل و جیون و طرادت گلهای نیلوفرش ضیا بخش دیده آن جسم در  
 رو و سپهر نیلگون است با بجه منتظر بودم که سورت سرما شکسته شود که روانه  
 اصفهان شوم مکتوبی از والد میرور رسید و عنوان این رباعی را نوشته بود  
 رفتی و چاکه برین زار گذشت خون از سرم از دیده خونبار گذشت جانم  
 بلب از درد فراق تو رسید بار آبازا که کارم از کار گذشت و در آن  
 قهرا چند تنه من شکایت از نا بهنجاری زمانه و شکستگی خود درج فرموده بودند که  
 بی آرام ساختم شوم شوم شوم چون بنا و نذر ندیده بودم از آن راه روانه



روانه شدم و چند روزی در آنجا ماندم در آن بلد و چند کس از اولاد سید ابراهیم  
 بناوندی که از افاضل و مقدسین مشهوره است بودند اگر چه امور مشرور و با آنها  
 مفوض بود اما از علم و فضل نحوی که بایست بهره داشتند پس از آنجا روانه شدم  
 و بعد کلی مسافت وارد ایشو شتر و سعادت ملاقات والدین و برادران و احباب  
 که از نعمتهای کرانایه بود رسیدیم همچنان بمطالعه و مباحثه مشغول شدم مدارک  
 را بخدمت علامی سید عبدالکریم شروع کردم و قدری از خلاصه الحساب بخدمت  
 سید اجل سید ابوالحسن دیده بودم بار دیگر بخدمت حاجی علی اکبر که ذکر او تقریبی  
 گذشت از سر گرفته ام وی از اعظم ملائکه سید عبداللہ و محتابین علی آگاه طلاق  
 لسانی عجب داشت و از احوال زمانه بود مدتی شد که وفات نمود رحمة الله علیه  
 برادر کوچک او مولانا محمد بن میر علی اگر چه او هم از ریزه خواران ماده آن  
 بزرگوار و بسلوم متداوله ما هر بود اما در او اثر بسبب مصاحبت بعضی تنجیل  
 ناجس که در اصفهان وارد بودند یا بعلت خلل و مانعی حلول را قایل و علوی عظیم سبب  
 تناسخ و شت خدمت عقاید دیگران و واهیات آنها را آوردن نمودی و  
 بهر یک از حیوانات که رسیدی از روی تحسیر با و دیدی و بسویش اشارت  
 کردی و گفتی که سو پس تو هم روزی مثل ما مجسمی داشته و از گلزار حسنی بسا  
 خارها که در دل شکسته و ازین قبیل کلمات بزرگان او جاری میشد ارباب فہم

از دستفرشته خدا و نیز کناره گرفته ذم ایشان و مدح عوام کردی و همچنان نسروی  
بود تا در گذشت تجا و زالسعه و هم در آن آوان بخو که گذشت والد مرحوم و قاتل  
نمود و آخرین وصیتی که بمن کرد این بود که زنها بر هر چه دنیا ناسازگار افتند  
بدلت و در ناله روی تن در زنی و در لیالی و ایام شب که بچیزی که دست بر  
داشته باشی مارا فراموش کنی بعد از حلت آن بزرگوار علاوه بر آنکه از نصبت  
او برداشتم فکر گذران باز ماندگان بود که زمانه کج افتاد و معیشت  
تنگی گرفت مرحوم بر او رسید محمد شفیع هر ساله از هر جا که بود قلیلی وجه معاش  
میفرستاد که و قایبا با خراجات لایبی چند ما به منسب کرد در رنج و الم بودیم  
و مراجلبت و فطرت قادر بر سوال و طلب دنیا نبوده نیست و طبیعت  
مجبول است با تیار بر کاوه انام و باقی رستی و عدم مقدرت زندگی و محتوای  
و در مصعب بیات است و قبول احسان و مروت راحتی از فرماندهان و برادران  
و بنی اعمام و شرافند از صد قای خلیل غیرت برواشت نمی شنید  
بیت آسودگی چگونه کنم در لباس فقر - فی میکند بناخن شیران بوریا  
در سه تم که چون شده در یک مقام جمع این بهت رسای من دوست ناسا  
از عانی برسید که حال بدترین مردمان در دنیا کیست گفت من عقلت  
بته قدرت مقدرات با کمال احتساج بر گزار کسی حاجت روهانی نیست

نخواسته ام بیت بردارتمی وستی آزاد مرد ز پهلوی غیری شکم زنگرد  
 و در آن سنوات هم غلامی در غلات بهم رسیده تسعیرات بالا گرفتند و مردم  
 اطراف تفرق شده در راه و نیمه راه خلقی کثیر مردند و کسانی که مانده بودند بحالت  
 تباه باغذیه غیر معتاده گذران می نمودند غم عجزه و مساکین سربار  
 همه در و با بود و دست بجائی نمی رسید و از آنها بی هم که قادر بر حرکت نبودند و  
 بشهر مانده بودند بسبب اغذیه نامناسب خلقی بشمار راه عدم هم بودند و آنچه در آن  
 بدیه برین از شداید گذشت علام الغیوب و انما تراست با کسی حرف نمی زوم و سخن  
 گفتن کسی را نیز خوش نداشتم و خاطر از طلب مقاصد علمی نیز بخوی رسیده بود که هیچ قسم  
 رام نمیشد و اگر بمطالعه و مباحثه میسر و اختتام خیزی مشغور به نیگشت ساده مخمخ بودم  
 بخاطر رسید که روانه عتبات عرش و رجات شوم و یکی از آن اماکن مقدسه منزه  
 کردم بنان جوین و آب نمکین و لباس شپین و زیارت ائمه طاهیرین صلوات الله علیهم  
 اجمعین تقیه عمر را بگذرانم و والده مکرمه و بقیه باز ماندگان را بر داشته از راه بصره  
 روانه شدم بفلاحی که مقر حکومت مشایخ کعب است و رادم شهری کثیف و بغایت  
 بد آب و هوای از دیدن آن شهر و اوضاع زشت مردمش متفراجه زیاده برد و روز  
 نادم قابل سکونتش به تیز و عیدم الشعور و از خرد بسی دور اند و آنجا بود شیخ  
 خلف بحرینی که از اعلام اخبارین و در حدیث و رجال و انساب مهارستے تمام

و حفظی قوی داشت و یک شیخ اسکندر نامی که از علوم عربیت عالی از زبلی نبود اما در وقت  
 او قاتش به شیر کواکب و نجوم و است و خامس در اعداد و نیز نجات بود و نتوانست  
 زمین و صرف فکر کوتاهی نداشت اما که اندیشی و اخراج فهمی و عمارت چنانچه  
 قبل عدد و عمر شش منتهی رسیده از این ظلم رانی یافت بر و را با من آشنائی  
 بهم رسیده از انجار و آن بصره شدم و چند روزی مانند بصره از بلدان غنیمت شهر  
 و در سال زمان بان بزرگی کتر شهری بود و است از توابع بغداد و سبب  
 مجاورت در یاد آب و است جمعی از سادات رفاهی در آن شهر ساکنند از اعیان  
 اندیارد و در بعضی شعبه بازیها که بر تم خود و عوام عامه کرامات و خوارق عادات  
 عبارتند از آنست شهر فار و زکاران از معارف آنها بود و سید عبد القادر سید  
 عالیشان و فقه و است ممتاز اقران صاحب صنایع و عمارت و با من در صحبتش  
 استوار شکیبایی از بود و آرامت بلقانی و را انجا ساکنند و زور و میان نوبت  
 و ختم مامی بود که در آن و باقی آثار و حق مقدم مام دیوانه از جوانان  
 باشای بغداد و اختیار ایشان است و از مقایسین امامیه در آن شهر بود شیخ با  
 بحرینی که در بصره ساکن بود استخوانی داشت قریب یکماه در آن شهر بود و در پیشش  
 و آمده است و فرستاد و آن شدم در قمر که بر سر راه بود و پیر که مشاهده شد که  
 بجای دیگر ندیده بودم هر طول که خواهند مانند گیوان بیافند و با طرف بصره

بصره و بغداد و بصره هزار بر سر راه بود و شوق دیدن اماکن مالوفه لجهها و کربان گیرند  
 بان قریه و آدم جمعی کثیر از سادات که بودند با من الفت گرفتند و بالنها من خبر و  
 نگاه داشتند و کور و امانت آن سلسله علیه را در ورع و تقوی و عفت بتجلی نمودند  
 دیدم یک و کس از معارف آنها با من در آن سفر فائق نبود و وجود آنها مغتنم  
 بود از اشترار اغریب خود و اسباب معلوم ماندیم پس بجا و اگر میانه بصره و مدینه است  
 در آدم و آنقریه است بطول و در خانه فرات متصل بسرزمن بخد و حجاز با اشترار کرد  
 آن در فصل متوز با فراط میرسد در سیکونی آب و هوا شهره آفاق و بود فوسلی و شای  
 شیرین شای و در کل هرستان طاق است صحبت منظر و حسن همیشه که در آن  
 قریه منظر در آمد در کتبه های دیده بودم همانا تربیت و تکمیل حسن و جمال آنجا  
 از تاثیرات آب و هواست اندکی است و در آن اوان بسبب شورش آب  
 و نامنی طرق و شوارع پیشتر رفتن میسر نبود تبیین اینقال آنکه همیشه خرم علیان را  
 با جماعت متفق بالذات بسبب مخالف مذموب و بالعرض بجدت انحراف  
 دینوی مجاولات خود را از قتل و ایذا که یکدیگر معاف نمیدارند و عند الفرض  
 وجهت هر یک مصروف بدفع دیگری است و در آن ایام نیز اسباب <sup>مقابل</sup>  
 فیما بین آنها گذشته فریقین در نیم فرسخی آنقریه بر لب رودخانه مهتایی جدال  
 بود بضرورت دو ماه در آن قریه اقامت نمودم تا روزی که با مد اوان از

دو لشکر او از طبل جنگ بلندگشته بعد از صف آرایی دست بالات حربه کشودند  
 غریب و رجز خوانان و دلوله ملهه زمان پیک فرمانفرمای اجل و قاطع امانی و اهل  
 بود سه ساعت نایره حربه اشغال داشت آخر الامر منتفقیان را پای ثبات از  
 پیش و رفته روی برافتمند و خلقی کثیر نجاک ملاک افتادند راه فرار را از جای  
 خشکی خزر علیان داشتند آن خلق پیشمار از بیم تنگ آتشبار این المضر کویان بجای با  
 خود را بفرات افکندند جمعی را آب تنغ دلاوران خزر علی از سرگذشته بگردن  
 رسید و برخی را آب فرات بگردن رسیده از سرگذشت شیخ یونانی با جمعی کشته  
 دستگیر کردید و آن فتنه فرو نشست اما اعراب و طرف رودخانه بهم برآمده بودند  
 و رفتن از طریق کشتی مجال بود چند کس از جمالان انجام آمده شتران خود را بکرا  
 دادند و تعهد نمودند که از راه رماحیه نجف اشرف رسانند و آن سرزمین  
 شوره زار از فقدان آب که سه روز بدست نیامد کلفتی سخت کشیدم مردم همرا  
 را از عطش کار بیدار گشت رسیده بود شترانمان بشیر شتر و دفع تشنگی نمیدادند بعد از  
 مشقت بسیار برفی زاری منزل شد که آبی بغایت تلخ و رانجا بود و از آن آب  
 بکار رفت اکثری از اهل قافله را اسهال شدید بهم رسید که طاقت بر سوار  
 نداشتند جماعتی از اعراب که در آنحوالی بودند بجال مردم مرحوم نموده از مسافتی  
 شتران آب شیرین آوردند و بسبب بیاری مردم سه روز در آنجا اقامت کردیم و آفتاب

آفتاب بمشابه بود که از بردن نام آن زبان در دهان سوختی و ماهی فلک تریاب  
 سپهر از روغن خویش بریان گشتی علاوه اینها از دست برد جماعت  
 قطاع الطریق که تمام راه فرود گرفته بودند می آسایش نبود بیشتری از سب  
 پردی رفتند مشقتی تمام وارد دارالاسلام غروی گشته در آن سده علیا<sup>جهت</sup>  
 نیاز بودم و همه آن ریج و کلفتی که برداشته بودم فراموش گشتند و در آن سفر  
 از جمله رفقا بودند علامی سید اسمعیل که ذکر او گذشت مولانا حاجی محمد واعظ  
 مجاور ارض اقدس کربلا که از مقدسین زیان و زواج و عیش و تنبیه غافلین بمنزله  
 نمازیان و بنیادت رنگین صحبت بود بعد از حصول آن سعادت زیارت ارض  
 اقدس مشاهد منوره کاظمین و سرین رای کام رو گشتم و ضمناً بجهت بغداد  
 مرور کردم حله قصبه ایست میان کربلا و نجف بخوش آب هوایی و دوفور مسوّه جا  
 و ارزانی غلات مشهور و الحق مکان و بحسب بافضا ایست اما بسبب<sup>کیفیت</sup> عیب  
 میماند رود فرات بمشابه نهری از وسط آن جاریست باغات اماکن باروخ  
 دارد در خارج شهر مسجدی است که رد شمس نامیر المؤمنین علی صلوات الله علیه  
 و بسجده شمس موسوم است و در آن مناری است که هرگاه حرکت دهند بجنبش  
 در آید و چنان حرکت کند که ناظران را گمان افتاد رود دهد و بغداد از بلاد  
 مشهوره عالم است هوایی باعتدال و قوت و لطافت و نراکت دارد و آنچه

مشمس  
 بغداد

و جلگه بعد و بت و خوشگوارسی آن کمتر و در خانه یافت میشود از یک طرف آن  
 روانست بشکوه و رونق و انبوهی از نعمت و کثرت عمارات عالیه و اماکن  
 بانزمت و صفا از تمامی عراق عرب ممتاز است در خارج شهر فرار امام عظیم  
 ابوحنیفه و در یکجا مقبره شیخ عبدالقادر جیلانیست که هر دو از ابنیه عالیه و  
 عامه اند علمای حنفی که بفن ادب مبروطة اند در آن شهر بسیار است بعد از  
 چندی که در شوشتر تسبیات منزل نمودند و والده و همراهمیان را با اخوت  
 محمد صادق روانه نمودم و خود در جایره سیدالشهدا مجاور ماندم و در آن ایام کن  
 پر فیض آنقدر فاضل مستعدان و ارباب کمال و هنرمندان فراهم بودند که  
 اگر چه آنهار و دشمن بدرازی کشد و سفاین بآن مشغول گردد و در این یکده  
 فرصت از چهار طبیعت کجا مجال آنست که بتفصیل پردازد بذكر بعضی از اعلام  
 افاضل کام تلخ را علاوتی میباشاند ذوالنقاب و المفاخر المومنین باقر البهبهانی  
 رحمه الله ذکرا و بتقریبات گذشت می از اعلام مجتهدین زمان قلم از ذکر تجر و  
 اوصاف آن علامه تجریر شکسته و کمسور اللسان و از غایت اشتهار بی  
 از اوصاف و بیان است قرب یکصد سال عمر یافت و تمام آن عمر  
 گرانمایه را در آنسر زمین بهشت آیین صرف افاده و نشر علوم و ارشاد مردم  
 ساخت اکثر و آن عالی محفل که افاده فرما بود از مستعان بودم دیگر فاضل علامه

آقا محمد باقر



میرسید علی کوچک

علامه عالیشان میرسید علی مشهور بکوچک که صیت فضیلتش در صباخ فلک  
 کج بین وساحت خجری زمین چیده مستغنی از اطهار است شرحی مبسوط به  
 مختصر النافع دارد بطمطراق نوشته است که مقدار فضل او از آن ظاهر و هویدا  
 بتدریس آن مشغول بود گاه گاهی منہم حاضر بودم و میشنیدم دقت بسیار  
 فرموده اصل و ماخذ مسایل را نوشته بموقع خود بی نظیر است از غزلت گزینا  
 و خلوت طلبان است و بگرسید عالیشان میرزا محمد مهدی شهرستان سلیمانیه  
 از اعظم افاضل نامدار و علامه جلیل المقدار است در تہذیب اخلاق و تکمیل  
 نفس ناقص آنقدر کوشیده است که فریدی بر آن متصور نیست شهرستان  
 خلق عظیمش بنواد اعظم عالم ملکوت و بحر بیکران دست دریا نوالش بر غنچه  
 سکان ویرنا سوت محروف عموم اهالی روم و ہند و ایران بجا جت روا  
 مردم بگاہ دوران است بودتش را با من پایانی نیست تا در ارض اقدس بودم  
 بیشتر اوقات را بنحو نش می رسیدم و اگر تقریبی نرفته بودم خود بقدم میمنت  
 لزوم کلبہ احزان بنور دہشتی و باطالہ جلوس و فیض درباری ساحت  
 ظہانی خاطر را از گرد کلفت زدودی با آنکہ عمر او از ہفتاد و پنج و ز منوہ در  
 عشرت مابین بود آثار شکستگی و ہرم از کلال و ملال و ضعف قوای نفسانی  
 عنصری اصلا با و راہ نیافتہ بود از آن روزی کہ از خدمتش جدا ماندم بپاس شدہ و فا

میرزا محمد شہرستانی